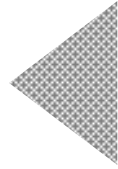


تأملاتی در طرح بحث «انسان؛ موضوع توسعه»



دکتر محمد رحیم عیوضی

عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

مقدمه

با پشت سرگذاردن شیوه‌های زندگی در اعصار پیشین و به کنار نهادن نگرش‌های آن دوران به دنیای مادی، دوره جدیدی در تاریخ بشری آغاز گردید که هم سریع و هم بنیادی بود. این دوره بحث از «تغییر» را متحول نموده و علی‌رغم تنوع تغییرات، یک نوع دریافت خاص از «حیات» را جهانی کرده است.

دریافت و فهمی که در پی تغییر دادن «آنچه که هست» در راستای تسلط مطلق آدمی بر جهان هستی می‌باشد. از زمانیکه رنسانس شروع شد تا قرن هجدهم که معروف به قرن روشنگری است، بتدریج موانع گسترش طرز تلقی جدید به حاشیه رانده شده‌اند. در قرن ۱۹ - قرن انتقاد - نیز هر چند اندیشه‌های مخالف مجال بروز بیشتری یافتند ولی غلبه نیافتند، زیرا آموزه‌های دنیای جدید در حوزه‌های مختلف، منشاء تحولات عدیده‌ای شده بودند. اگر بخواهیم دوره جدید را بر اساس شروع یک سری روندهای نو در سیاست، اجتماع و اقتصاد، شناسایی و توصیف نماییم می‌توان گفت مطلوبیت‌های نوینی تحت عنوان «مدرن» در مقابل گذشته‌سازگار مخالفی بنام «سنت» قرار گرفتند.

جریان‌ات اجتماعی، اهرم‌های اقتصادی و سوگیری‌های سیاسی جملگی در مدارهای جدیدی ساماندهی شدند که بتوانند حیات بشری را در قالب کنش‌ها و واکنش‌هایی در مجموعه‌هایی انتظام یافته محقق سازند. زندگی جدید در حصارهای تعریف شده خصایصی یافت که از جمله مهمترین آنها تابعیت سیاسی مشروط بود. هر چند براساس واقعیت‌های تاریخی جوامع مدرن می‌توان ادعای مشروط بودن تابعیت سیاسی را در همه ادوار جدید مورد تردید قرار داد، اما سمت و سوی کلی تحولات اجتماعی - سیاسی نشان دهنده آنست که مشروط شدن تابعیت سیاسی به عنوان یکی از ارکان بقاء نظام‌های سیاسی مدرن درآمده است.

به تعبیر دیگر، وضعیت اجتماعی و سیاسی متأثر از عملکرد نظام سیاسی و قدرت آن در حفظ و افزایش تابعیت سیاسی گردیده و بنابراین در واحدهای سیاسی نوین، چگونگی حفظ پیوند حیاتی بنیان‌های اجتماعی با نظام سیاسی موجود و حاکم، اهمیتی اساسی دارد که تعریف و تشخیص این موضوع حول محور تغییرات در طرفین واحدها (یعنی دولت و ملت) و منشاء یافته از آنها قرار می‌گیرد.

ایفای نقش «محیط» از سوی هر یک برای دیگری و محاط بودن در محیط وسیع‌تری تحت عناوین محیط منطقه‌ای و محیط بین‌المللی، سبب گردیده است تا کلیت «تغییرات» در دولت و ملت‌ها در قالب مفهومی دیگر، مطرح و مورد بحث واقع شود. مفهومی که تغییرات جدید در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فنی و ... را متبلور می‌سازد، «توسعه» است.

در قرن بیستم خصوصاً پس از جنگ جهانی دوم و استقرار دو ابرقدرت شرق و غرب و کشورهای اقماری و وابسته‌ی آنها، مدیریت سیاسی کشورها با یک سلسله مسایلی در محدوده حاکمیتی خویش روبرو گردیدند که در ظل مفهوم «توسعه» مشخص و تبیین شدند. بعبارت دیگر با استقرار هر چه بیشتر دولت و ملت‌ها، مشکلاتشان روشن‌تر گردید و لذا همانگونه که جرالد مایر گفته است تنها پس از جنگ جهانی دوم بود که رشد و توسعه به عنوان موضوع اصلی اقتصاد مجدداً مطرح شد.

بدین گونه، در اواخر دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ بود که دوره پیشگامی در اقتصاد توسعه «جدید» آغاز می‌شود و مسایل توسعه در کشورهای آسیایی، آفریقایی و امریکایی لاتین را مطمح نظر قرار می‌دهد. از هنگام بیداری مستعمره‌های آسیایی و آفریقایی، طی جنگ جهانی دوم و اندکی پس از آن اقتصاددانان خود را با مسایل توسعه روبرو یافتند. پس از جنگ کشورهای بلوک آسیایی - آفریقایی به عنوان مظهری از تغییر بنیادین در زمینه توازن قوای جهانی درآمدند. اظهار وجود توده‌های آسیایی و آفریقایی در ناسیونالیسم و خودتکایی سیاسی، انگیزه توسعه را فراهم آورد. رهبران ملت‌های جدید بر جلب توجه بین‌المللی به مسایل توسعه کشورهای خود پافشاری نمودند.

مناطق که در قرن هجدهم «ابتدایی و وحشی»، در قرن نوزدهم «عقب افتاده» و در سالهای قبل از جنگ «کم توسعه» نامیده می‌شدند، اینک به «کشورهای کمتر توسعه یافته» یا «کشورهای فقیر» و نیز «کشورهای نوظهور» و «اقتصادهای در حال توسعه» تغییر نام یافته‌اند (مایر، ۱۳۶۸، صص ۱۷-۱۳). بنابراین، «توسعه»، مفهومی برآمده از معرفت‌شناسی غربیان از خود و جهان پیرامونی‌شان است. بعبارت دیگر همانگونه که تفکر مدرن، مفهوم «سنت» را به لحاظ گسترده، خصایص و ویژگی‌های جعل و ترویج نمود و آن را در چارچوب انتزاعی محصور و محکوم کرده توسعه نیز به مثابه‌ی مولودی از این تفکر، در قالب الگوهایی اعم از کلاسیک و جدید به نوعی، تعبیر جبر غربی شدن بود که می‌کوشید شیوه زیست غربی را در همان

جهانبینی مادی و سکولار، جهانی سازد. پیوند ناگسستنی اقتصاد و توسعه چنان بود که در ابتدا توسعه به «رشد» تقلیل یافت و سایر ابعاد انسان و حیات جمعی اش مقهور یک‌تازی نگرش مادی به حیات بشر و سروری اقتصاد گردید.

بدین ترتیب با پذیرش گزیر ناپذیر و عمومی تغییرات در کلیتی با عنوان توسعه و جهانی شدن دگرگونی‌ها در اثر فراگیر شدن تکنولوژی‌های ارتباطی، تقسیم کار بین‌المللی و پیامدهای فرهنگی تحولات تکنیکی این مسأله مطرح می‌شود که تجارب تاریخی تکاپوهای جوامع در جهت دستیابی به مطلوبیت‌های نوین با توجه به الزامات و اقتضانات فرهنگی شان چگونه بوده است؟

در راستای پاسخ به این پرسش، وضعیت فرهنگی جوامع در مواجهه با تغییرات یاد شده از تقاضا تا ایجاد، استقرار و استمرار و آنچه ثمره همه تلاشها و مقاومتها در عرصه‌ی حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای مختلف حائز اهمیت است. از آنجا که همواره الگوها، ابزارها، اهداف، تنوع، منابع و موانع توسعه برای انسان در قالب هویتی محصور در مکان و زمان موضوعیت می‌یابند، لذا طرح بحث توسعه نمی‌تواند منفک از انسان بطور کلی و عینیت یافته آن در هویت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون، مفید و مشرثمر باشد. گفتنی است توجه یا عدم توجه به این نکته نیز سبب دو گونه طرح بحث در خصوص توسعه و موقعیت انسان در اینگونه مباحث گردیده است.

در این مقاله می‌کوشیم با گذری بر تعاریف توسعه و ویژگی‌های نظریات آن، اهمیت این موضوع و پیامدهای تفاوت در طرح مسأله‌ی مذکور را روشن نماییم.

۱- طرح مسأله براساس مطلق گرایی و اعضاگرایی فرهنگی

همچنانکه گفته شد بعد از جنگ جهانی دوم مقوله تغییرات مختلف کشورها در قالب مفهوم «توسعه» جلوه‌ای خاص یافتند بطوریکه این موضوع ماهیتی سیاسی پیدا کرد و چگونگی دستیابی به آن در قالب نسخه پیچی‌ها و فرمول‌نگاری‌های اندیشمندانی قرار گرفت که چارچوب فکری و جهت‌گیری ارزشی آنها در راستای حفظ و گسترش منافع کشورهای صنعتی و به بیان صحیح‌تر، قدرتهای استعماری بوده، در واقع انواع گسترش‌ها، نیاز به سازماندهی مطلوب در ابعاد متنوع حیات کشورها را روز به روز جدی‌تر می‌نمود و علاوه بر این، دست اندازی‌های قدرتهای خارجی (استعماری) برای هم‌سخ نمودن کشورهای تازه استقلال یافته جهت استثمار و چپاول هرچه طولانی‌تر، توسعه را بصورت امری تحمیل شده از فراسوی مرزهای کشورها درآورد.

شناخت مادی از انسان و درک ناقص از فرهنگ جوامع تحت سلطه‌ی استعمار، سبب گردید همه چیز

در اقتصاد منهای اخلاق، خلاصه و محدود گردد. از این رو نظریات توسعه در ابتدا براساس اطلاعات و تحلیل‌هایی انحرافی، ضعیف و غلط از پویایی جوامع مذکور و کارگزاری عنصر فرهنگ در تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، بصورت دستورالعمل‌هایی درآمدند که به علت فقدان تناسب فرهنگی با کشورهای هدف، در عمل با موانع زیادی مواجه شدند. اینک برای ملموس‌تر شدن موضوع به مروری بر تعاریف و نظریات توسعه می‌پردازیم.

۲- گزیده تعریف‌های توسعه

توسعه یعنی دور شدن از توسعه نیافتگی، یعنی رهایی از چنگال فقر (میردال، ۱۳۶۶، ص ۳۱۵) در واقع توسعه جریانی چند بعدی است که در خود تجدید سازمان و سمت‌گیری متفاوت کل نظام اقتصادی اجتماعی را به همراه دارد.

توسعه علاوه بر بهبود در میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسی در شناخت‌های نهادی اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجهه نظرهای عمومی مردم است، توسعه در بسیاری موارد حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز در بر می‌گیرد. (دیویدلمان، از کیا، ۱۳۶۴، ص ۱۸) در متون مربوط به ملت‌گرایی معمولاً توسعه به عنوان یک فرایند دگرگونی و رشد تدریجی یا ناهمزمان تعبیر می‌شود. توسعه تدریجی به پیشرفت خطی از مرحله سنتی به مرحله نو اشاره دارد و توسعه ناهمزمان حاکی از یک رشته تغییرات پیچیده درآهنگ رشد بخشهای مختلف جامعه است. (چیلکوت، ۱۲۷۸، ص ۴۲۲) براساس تعریف روزنتال ۱۹۶۷، توسعه «فرایند خود بینی» از ادنی یا ساده به عالی یا پیچیده، آشکارسازی گرایش‌های درونی و جوهر پدیده‌ها، هدایت به سوی ظهور نو است. توسعه دستگاه‌های غیر اندام‌وار، جهان‌زندگی، جامعه انسانی و شناخت مبتنی بر قوانین دیالکتیک است.

توسعه به شکل حلزونی پیش می‌رود و فرایندی است دیالکتیکی که مثل همه‌ی فرایندهای دیالکتیک دیگر برای آغاز خود، آغاز و انجامی دارد. این فرجام از پیش در گرایش آغازین مستقر است و تکمیل و انجام یک چرخه، آغاز چرخه‌ای نو را رقم می‌زند که در آن ممکن است برخی خصوصیات چرخه نخستین تکرار شود. دیالکتیک توسعه فرایندی درون‌باشنده است. گذار از ادنی به اعلی از آنرو تحقق می‌شود که گرایش به اعلی بصورت پنهان در ادنی وجود دارد و اعلی همان ادنی توسعه یافته است (زاهدی، ۱۳۸۲، ص ۲۴).

در فرهنگ علوم سیاسی نیز تلفیقی از بیانات و اظهار نظرها بدین صورت آورده شده است: توسعه پروسه چند بعدی است که معمولاً بطور ضمنی معنای تغییر از یک حالت کمتر خواستنی به حالت مطلوب را در

بردارد و توسعه، مفهومی هنجاری است و تنها یک تعریف مورد قبول برای آن وجود ندارد. برخی چنین می‌گویند که توسعه باید به عنوانی مانند زمان، مکان و شرایط وابسته باشد و این مفهوم نمی‌تواند به یک فرمول کاربردی جهانی تقلیل یابد.

افزایش بازده اقتصادی، افزایش توانایی تولید اقتصاد ملی و پیشرفت تکنولوژیکی عموماً به عنوان شرایط ضروری برای توسعه پذیرفته شده‌اند. توسعه‌ای که بتواند همچون پدیده‌ای درمدتی طولانی حفظ شود، در حالیکه تنوع اقتصادی و صنعتی را تحمل کند و همچنین قدرت سازگاری با شوک‌های برون‌زا را داشته باشد. علاوه بر اینها دیگر نویسندگان رشته‌های متنوع علوم اجتماعی چندین عامل دیگر را بر شمرده‌اند. آنها بر عواملی مانند تغییر در ساخت اجتماعی، گرایش‌ها، انگیزش‌ها و همچنین اهدافی که برای پیشرفت اقتصادی مدنظر است، متمرکز شده‌اند و رشد ناخالص ملی (GNP) و میانگین واقعی درآمدهای هر نفر از جمعیت را صرفاً با معنا می‌دانند و نه رشد رفاه اجتماعی عمومی مردم که در برخی محاسبات فراتر از رفاه اقتصادی است. توسعه به مثابه تحقق موقعیت‌های مورد نیاز برای عقلانیت و رشد استعداد فردی انسان‌ها تعریف شده که به کاهش فقر، نابرابری و بیکاری تعبیر شده است. (مک لئان، ۱۹۹۶، ص ۱۳۷)

۳- محدودیت‌های درک تغییرات جوامع در قالب مفهوم توسعه

مرور تعاریف و توصیفات توسعه که بصورت موردی در کشورهای جهان سوم تداعی‌کننده واژه نوسازی^۱ و مدرنیزاسیون است، یکسری ویژگی‌های عمومی را آشکار می‌سازد که حکایت‌گر و پیش‌فرض‌ها، ارزش‌ها و اهداف طرح بحث توسعه در چارچوبی خاص می‌باشد. جالب آنکه تغییرات اقتصادی در سطح جهانی که تشدید به سم وابستگی^۲ در این بعد را موجب گردید، مانع از استمرار ویژگی‌های پیشین نشده است.

ویژگی‌های کلیدی مرحله نوین توسعه عبارتند از: افزایش قدرت جابه‌جایی سرمایه بین‌المللی (جنکینز^۳ ۱۹۸۴)، بین‌المللی شدن ارزها و خدمات تولیدکننده (تریف^۴ ۱۹۸۶)، رشد تولید صنعتی در برخی از کشورهای جهان سوم برای صادرات به بازارهای کشورهای رشد یافته (فردبل^۵ و هاینریش^۶ و کریه^۷ ۱۹۷۰، کابریج^۸ ۱۹۸۶)، تجاری شدن و سمت‌گیری کشاورزی جهان سوم به سوی صادرات (فدر^۹ ۱۹۷۷، سندرسون^{۱۰} ۱۹۸۵) رایج‌ترین نماد تقسیم بین‌المللی جدید کار، رشد تولید بین‌المللی است. پیدایش «خودروی جهانی» که قطعاتش در کشورهای مختلف ساخته شده و در بعضی کارخانه‌ها سوار می‌شود، نمونه‌ی بارز آن است. یکی از ویژگی‌های این پدیده تغییر محل کارخانه‌های تولیدی از کشورهای

توسعه یافته به کشورهای کمتر رشد یافته ست. (گیلبرت و گاگر، ۱۳۵۷، صص ۹۵ و ۹۶) با تأمل در یکدستی منظرهای این بررسی‌ها، اشتراکاتی هویدا می‌شوند که هر چند امروزه بعد و انتشاری جهانی یافته‌اند، اما نباید فراموش کرد که در هر صورت یک منظر و امکان هستند و نه یگانه منظر و امکان. افقی که در سایه چنین تحلیل‌ها و ادبیاتی گشوده می‌شود، سالهاست که مورد توجه و تبلیغ و البته انتقاد فزاینده می‌باشد. انبوهی از نظر ورزی‌ها و اظهار نظرهای آکادمیک و سیاسی، پیوسته بر له درک نهایی پویایی تغییرات جوامع بشری در قالبی اقتصادی و قطبی انتشار یافته‌اند.

این همه را می‌توان تجلیات قدرت یک نظام مستقر و حافظ وضع موجود دانست که موجودیت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کنونی را پرورش داده است، در واقع موضوع از حد شناسایی واقعیت به حد نازل القاء تصورات قالبی و کلیشه‌ای^{۱۱} سقوط کرد و یک جدال فکری و فرهنگی را علیه کلیه مخالفان بصورتهای پنهان و آشکار نمایان ساخته است. بنابراین روشن می‌شود که در طرح بحث توسعه خصوصاً جایگاه انسان در آن، می‌بایستی دو گونه طرح بحث را از یکدیگر تفکیک نمود: یکی فهم توسعه از دیدگاه نظرات و نظریات آن و دیگری درک توسعه براساس واقعتهای منحصر به فرد تک‌تک جوامع و تلاش برای دستیابی به شاخص‌های مطلوبیت متناسب با ویژگی‌های خاص هر یک از آنها. به عنوان مثال ساخت سیاسی جدید در قالب دولت - ملت و بایستگی‌های تعریف شده آن، نباید مانع از امکان تفکر در خصوص دولت - ملت - عرصه‌ی پیدایی و پویایی تغییرات جدید (توسعه) - و ساخته‌های سیاسی بدیل گردد.

بعبارت دیگر علوم اجتماعی نبایستی با اسارت در آنچه که هست، فرصت و جرأت گذر از موجودها را به سمت آینده از دست بدهند و این نکته‌ای است که واقعیت ارزشی علوم اجتماعی و لذا جهت‌دار بودن نظریات توسعه را روشن می‌سازد. بنابراین، طرح بحث، با نگرشی محاط‌گونه در دستاوردها و ناکامی‌ها خواه برای دفاع و تبلیغ و خواه برای مقابله و نفی خلاقیت نظریه‌پردازی را فراهم نمی‌سازد. مروری فشرده و کوتاه بر دسته‌بندی‌های مباحث توسعه به خوبی نشان می‌دهد که نگرش اقتصادی و قطبی به پدیده‌های اجتماعی چگونه مانع از آشکار شدن ابعاد متنوع آنها و خاصیت طیف گونه‌ی واقعیت تغییرات نزد غالب متفکران غربی گردیده است. گفتنی است چنانکه تفکرات از الگوهای با چنین ویژگی‌هایی استفاده نمایند به نتیجه‌ای جز آنچه که نظریه پردازان مذکور بدان یافته‌اند، نخواهد رسید، همچنانکه متفکران کشورهای غیر غربی در قالب همین چارچوب‌ها، نظرات مؤید و مشابهی ارائه کرده‌اند.

۴- نظریات توسعه و تحول آنها از انحصارگرایی به کثرت‌گرایی

همچنانکه از عنوان مقاله برمی‌آید در اینجا قصد بررسی نظریات توسعه را نداریم و همین قدر بدانها اشاره

می‌کنیم که به اصل بحث و تنویر آن کمک کند. واقعیت آن است که نظریات توسعه در طی زمان و مشخص شدن ضعف‌هایشان بتدریج تغییراتی را پذیرفته‌اند، بصورتی که بتدریج از حالت انحصارگرایی اولیه به سمت کثرت‌گرایی در به رسمیت شناختن تنوع جوامع سوق یافته‌اند.

به بیان دیگر، تغییرات جوامع در دوره جدید در هر سطحی را توان اقتصادی و وضعیت سیاسی - فرهنگی بدون ملاحظه نظرات و نظریات توسعه ادامه یافته‌اند و در این هیاهوی بی‌پایان، نظریات توسعه و نگرش‌های اندیشمندان این عرصه است که - اجباری و اختیاری - می‌کوشید از شناخته‌های انتزاعی و غیرواقع‌بینانه به سوی آشنایی با تغییرات از نزدیک و همراه با آنها گام بردارد. به عنوان مثال در مطالعات توسعه سیاسی^{۱۲} همین گرایش قابل مشاهده است: اولین جریان در خط مستقیم توسط‌گرایی کلاسیک قرار داد.

این جریان در پی تنظیم نظریه‌های توضیحی جهانشمول است و مستقیماً از سنت‌های بزرگ جامعه‌شناسی قرن نوزدهم الهام می‌گیرد. دومین جریان در پی بازسازی جامعه‌شناسی (یا سیاست‌شناسی) از طریق وداع با نظریه‌های کلان و روی‌آوری به نمونه‌های صوری است که به گونه‌ای انتزاعی فقط به دنبال یافتن وجه مشترک تمامی روندهای نوسازی سیاسی است. بالاخره سومین جریان در پی آنست تا با رجوع به تاریخ به توضیحی جامع و منحصر به فرد از توسعه سیاسی هر جامعه دست پیدا کند. این جریان بدون خوش باوری امکان کشف ابعاد مشترک و کلی را هم برای خود محفوظ می‌داند.

اولین جریان که خود را در مقابل انتقادات فزاینده‌ای می‌یابد دیگر الهام بخش کارهای زیادی نیست. اساس تحقیقات امروزه (۱۹۸۴) بیشتر بر پایه دو جریان دیگر یعنی توسل به نمونه‌های جامعه‌شناختی رسمی و توسل به تحلیل تاریخی استوار است. (بدیع، ۱۳۷۶، ص ۲۲)

امروزه دیگر تفکیک‌های قطبی نظیر آنچه که افرادی چون فردیناند تونس^{۱۳} و تالکوت پارسونز^{۱۴} مطرح کرده بودند، قابل دفاع و استناد نیست. تونس بر اساس خواست‌های انسانی دو نوع تقسیم‌بندی از جامعه را ارائه کرد. به نظر وی میان آن اراده و خواستی که فکر را در بر می‌گیرد یعنی عاطفی و غالب بر تحمل است و فکری که خواست و اراده را در بر می‌گیرد و بر آن غالب است تفاوت وجود دارد. اجتماع یا جماعت (گمین شافت^{۱۵}) بر پای اراده و خواست طبیعی و جامعه (گزل شافت^{۱۶}) بر پایه اراده و خواست عقلانی بنا شده است. خواست طبیعی و عقلانی پایه‌های اصلی تفاوت‌ها را نشان می‌دهد، پاره‌ای دیگر از تفاوت‌ها به شرح جدول یک می‌باشد.

جدول (۱) - تفاوت اجتماع و جامعه

عامل ها	اجتماع	جامعه
زندگی	اجتماعی - اشتراکی، چهره به چهره	عام، جهانی، بیگانه
جامعه	سنتی	بورژوازی صنعتی
انسجام	مکانیکی	اندامی یا عضوی (ارگانیکی)
روابط	خانوادگی	اقتصادی، شخصی، مصنوعی
انگیزه ها	کمک و مساعدت و حمایت	رقابت اقتصادی
هنجارها	زندگی مشترک	ارزش اقتصادی کار مصرف
گروه ها	نخستین و براساس ساخت خویشاوندی	ثانوی و برپایه طبقات اقتصادی
مالکیت	جمعی	فردی
اقتدار	پدرسالاری	قدرت قوی دولتی
پیوندها	هم خونی و هم مکانی	قراردادی و مبتنی بر داد و ستد اقتصادی

منبع: روکس برو، ۱۳۷۰، صص ۳۲

پارسونز نیز براین نظر بود که مجتمع های اقتصادی و تکنولوژیکی امروزی که در آن درجه تخصصی شغلی بالا است و کاربرد اصول عقلانیت اقتصادی و ماشینی بر آن حاکم است، در جهت نقش هایی است که از لحاظ کارکردی اختصاصی، اکتسابی، عام گرا و از لحاظ عاطفی خنثی می باشد. برعکس در ساخت های بطور نسبی تفکیک شده در جوامع ابتدایی و جوامع دهقانی سنتی نقشهای از لحاظ کارکردی بیشتر هم جانبه یا گسترده، انتسابی، خاص گرا و دارای بار عاطفی هستند. چکیده متغیرهای الگویی پارسونز را ترنر^{۱۷} در قالب جدول (۲) ارائه داده است.

جدول (۲) - چکیده متغیرهای الگویی پارسونز

متغیرهای الگویی	انتخاب مبتنی بر اجتماع سنتی	انتخاب مبتنی بر جامعه مدرن
کنش عاطفی و کنش غیر عاطفی	کنش عاطفی، پذیرش هر فرصتی جهت کسب رضایت بدون توجه به نتایج آتی	کنش غیر عاطفی، ارزیابی فرصتها با توجه به نتایج آتی
اشاعه (آمیختگی) یا تفکیک	اشاعه: برخورد با سایرین و موضوعات به مثابه شخصیت‌های کلی	تفکیک: برخورد با مردم به مثابه دارندگان نقش خاص و متمایز
خاص‌گرایی یا عام‌گرایی	خاص‌گرایی: یگانه‌پنداشتن هر فرد با مجموعه کیفیات متمایز خاص	عام‌گرایی: فرد عضو یک گروه و با یک طبقه شناختی
انتساب یا اکتساب	انتساب: برخورد با فرد بر اساس ویژگی‌های که به او اعطا شده و قابل تغییر نمی‌باشد	اکتساب: برخورد با فرد بر اساس دستاوردهایی که در اثر فعالیت‌های خود بدان رسیده است

منبع: از کیا، ۱۳۸۰، صص ۹۷

روشن است که ایشان چارچوب‌های نظری را ساخته و پرداخته نمودند که ابزار خوبی برای تحمیل نظرات، گمان‌ها و باورهای غربیان در برخورد با دیگر ملل و جوامع - یعنی دیگر نظرات، گمان‌ها و باورها - بود. الگوهایی که نه تنها شناخت پویایی تغییرات جوامع غیر غربی را دچار اشکال کرد بلکه نظریات توسعه را بصورت مجموعه نظرات ایدئولوژیکی درآورد و سبب شد تا آنها که قرار بود حلال مسایل مشکلات باشند خود بصورت «مسأله» درآیند. پیامد این واقعیت تلخ، افزایش شکاف نظری و تخیلی مخالفان و موافقان نسبت به یکدیگر و آراءشان بود.

در واقع واقعیت تغییرات که می‌بایست مبنای نظریه‌پردازی و سنجش و ارزیابی آن قرار می‌گرفت به تدریج به حاشیه رانده شد و خود نظریات محور اصلی بحث و مناقشه قرار گرفتند و بررسی تغییرات گوناگون و سریع در بسترهای متنوع جای خود را به جدال‌های پایان و بی‌حاصل بر قبول یا رد توسعه - و به بیان صحیح‌تر، نظریات توسعه - داد.

عدم تفکیک تغییرات جدید (توسعه) و شناخت آن از نظرات و نظریات توسعه، مخالفت‌ها و موافقت‌ها را صوری و صرفاً سیاسی نمود و فاصله گرفتن از بطن واقعیات، تلاش نیروهای فکری و سیاسی را ابتر

باقی گذاشت. این وضعیت نابسامان تا بدانجا پیش رفت که نظریات توسعه را عملاً به چالش کشید و اعتبار علوم اجتماعی پردازنده این قبیل تفکرات و نظریات را در معرض تردید جدی قرار داده است. این توهم که اروپا به نوعی به بالاترین مرحله توسعه رسیده و دست یافته است، با بحران دهه ۱۹۷۰ درهم شکسته شد.

روشن گردید که در واقع هیچ حالت و وضعیت «توسعه یافته بودن» وجود ندارد، تنها روندهای مداوم تغییر وجود دارند، در این روندها بسته به نقطه نظر هر فرد به عنوان «توسعه» یا «عدم توسعه» پذیرفته می شوند. (هتته، ۱۳۸۱، ص ۳۶) تفکر غربی توسعه را می توان به مثابه فرآیندی دیالکتیکی بین یک جریان اصلی (یا غایب) توسعه و جریان متقابل آن تحلیل نمود. برحسب این چارچوب جریان مخالف اکنون در حال بدست آوردن زمینه و ریشه دوانیدن است، در حالی که سخن گویان جریان اصلی در موقعیت دشوار یافتن راهی برای خروج از بن بست کنونی قرار دارند، راه حلی سازگار با جهان بینی رشد خودکار و ترقی ابدی (همان، ص ۲۱۳). واقعیت آنست که تحولات اخیر در عرصه های سیاست و معرفت راه را برای بازاندیشی الگوهای شناسایی تغییرات جوامع - اعم از غربی و غیر غربی - به ارمغان آورده است. البته این بازاندیشی منوط به توانایی فراتر رفتن از چارچوبهای موجود مطالعات سنتی و جدید نوسازی و وابستگی به خوبی نمایان است و نخبگان جوامع غیر غربی را در اعتماد به نفس و لزوم تأمل در خصوص تغییرات جوامع شان یاری می رساند.

جدول (۳) - مقایسه میان مطالعات سنتی و مطالعات جدید نوسازی

مطالعات جدید نوسازی	مطالعات سنتی نوسازی	مشابهت‌ها
توسعه جهان سوم	توسعه جهان سوم	کانون‌های مورد توجه به تحقیقات
کشور ملی	کشور ملی	سطح تحلیل
عوامل داخلی: ارزشهای فرهنگی و نهادهای اجتماعی	عوامل داخلی: ارزشهای فرهنگی و نهادهای اجتماعی	متغیرهای عمده
انجام نوسازی به عنوان یک عمل کاملاً مفید	انجام نوسازی به عنوان یک عمل کاملاً مفید	مقتضیات سیاست عملی
اختلافات		
سنت به عنوان عاملی مثبت برای توسعه	سنت به عنوان مانع توسعه	در زمینه سنت
مطالعات مشخص موردی؛ تحلیلهای تاریخی	تشکیل سنخ‌شناسی؛ سطح بالای انتزاع	در زمینه روش
مسیرهای متعدد چند سویه توسعه	مسیر یکطرفه به سوی الگوی امریکایی	در زمینه جهت و مسیر توسعه
توجه بیشتر به عوامل خارجی و ستیز	غفلت نسبی از عوامل خارجی و ستیز	در زمینه عوامل خارجی و ستیز

(سو، ۱۳۷۸، ص ۸۱)

علیرغم انعطاف‌های به وجود آمده نکته مهم آنست که در نظریات جدید نیز طرح توسعه به مثابه یک مقصود تعیین شده قبلی است که هر چند مسیرهای متعدد دارد اما نتیجه، یکی است. بنابراین می‌توان همچنان سیطره تفکر محافظه کارانه را بر چارچوبهای تحلیلی نظریات توسعه مشاهده نمود. از این رو لازم است به جای پیش فرض نمودن توسعه، توجهات، معطوف به تغییرات شوند تا با کمرنگ شدن بار فرهنگی - سیاسی توسعه در قالب مفهوم جدید (تغییر)، پویایی‌ها و دگرگونی‌ها مجدداً نظریه پردازی شوند و شاخصهایی چون فرهنگ و اراده انسانی، مجال نمایش پتانسیل خود را بیابند. بدیع و بیرن بوم با لحنی انتقادی آورده‌اند: جامعه‌شناسی مسلط در ورای توضیح ساده‌انگارانه تکوین خود تردیدی در معرفی دولت به عنوان یک مقوله جهانشمول که باید خود را بصورت یک نظام سیاسی معتبر بر همه

جوامع تحمیل کند، به خود راه نمی‌دهد. در اینجا تنوع فرهنگی به عنوان سرمنشأ تکثرگرایی سازمان سیاسی به کلی فراموش شده است. (بدیع و بیرن بوم، ۱۳۷۹، ص ۹۸) نگرش قطبی و دوگانه‌انگاری که واقعیت طیفی تغییرات را نادیده می‌گیرد در مطالعات جدید وابستگی نیز قابل مشاهده است.

جدول (۴) - مقایسه مطالعات وابستگی و مطالعات وابستگی جدید

مطالعات وابستگی جدید	مطالعات اولیه وابستگی	مشابهت‌ها
		کانون تحقیقات
توسعه جهان	توسعه جهان	سطح تحلیل
سطح ملی	سطح ملی	مفاهیم عمده
وابستگی، مرکز - پیرامون	وابستگی، مرکز - پیرامون	مقتضیات سیاستگذاری
وابستگی به عنوان عاملی مضر در مسیر توسعه	وابستگی به عنوان عاملی مضر در مسیر توسعه	
		تفاوتها
ساختی - تاریخی؛ تأکید بر وضعیت خاص وابستگی	درجه بالای انتزاع؛ تأکید بر الگوی عام وابستگی	روش تحقیق
تأکید بر مؤلفه‌های درونی: مبارزه طبقات، دولت	تأکید بر مؤلفه‌های بیرونی: مبادله‌ی ناپرابر، استعمار	مؤلفه‌های عمده
غالباً پدیده‌ای سیاسی	غالباً پدیده‌ای اقتصادی	ماهیت وابستگی
قابلیت همزیستی: توسعه مقارن وابستگی	تبادل متقابل: مسیر یکطرفه به سمت توسعه یافتگی	وابستگی و توسعه

منبع: سو، همان، ص ۱۷۰

هرچند تغییر رویکرد در جهت افزایش دامنه‌ی مؤلفه‌های تأثیرگذار، دستاوردهای مطلوبی در مباحث توسعه داشته اما طرح مسأله همچنان دچار اشکال است که مانع از باروری نظریات توسعه می‌گردد. در این طرح مسأله هرچند به ظاهر، انسان، موضوع توسعه است اما عملاً قابلیت تقسیم‌پذیری و گوناگونی را ندارد و بلکه عملی است مناسب برای استنتاج برخی نگرش‌ها که تکثر و خلاقیت در آن جایی ندارد، لذا توسعه مترادف با یکی شدن اجباری می‌گردد.

جمع‌بندی بحث

در یک جمع‌بندی می‌توان طرح مسأله‌ی توسعه در قالب متعارف و رایج را دارای ویژگی‌های زیر دانست که مخالفت یا موافقت با آن چنانچه در همان چارچوب‌ها صورت پذیرد، ضمن آنکه مانع از شناخت نزدیک‌تر تغییرات می‌گردد و علیرغم تفاوت موضع نسبت به آن، هرگونه بحث علمی در این خصوص را منتفی می‌سازد و صرفاً می‌کوشد نتیجه به نفعی یا قبول توسعه بیانجامد و لذا تأمل در اصل تغییرات و چگونگی آنها و پیامدهایشان مغفول می‌ماند. عناصر این اندیشه‌ورزی در مورد توسعه عبارتند از: اقتصاد محور، متکی بر تکنولوژی، کمی‌گرا، خطی و مکانیکی، تکرارپذیر و اجتناب‌ناپذیر، یکسان‌انگار و یگانه‌انگار در مورد الگوی توسعه، ساده‌انگاری تغییرات جوامع ملی، دولت‌باور بجای مردم‌باور، براساس برداشتی صرفاً مادی و دنیوی، قابل به مطلوبیت توسعه - در معنای متعارف - و تقلیل آن به تجارب کشورهای پیشرو و در این زمینه، تصور سیستم بسته از جوامع، غفلت نسبت به عناصر «زمان» و «مکان» در ماهیت، نحوه، مدت و پایداری تغییرات، متأثر از فرهنگ عدم تساهل غربی‌ها.

طرح مسأله بر اساس نسبیت‌گرایی و تنوع فرهنگی

همانطور که مشاهده شد تحولات جوامع و ناکامی نظریه‌پردازان را وادار به بازبینی نظریه‌ها کرد. در این فضای جدید اندیشه و فکر سؤالات جدیدی مطرح شدند که می‌تواند منشاء نظریاتی نو و متفاوت در این زمینه گردند. شاید بتوان گفت مخالفت نقادانه همانا کوشش در این عرصه نو پدید است. عرصه‌ای که براساس پرسشهای نوینی گشوده شده که در آن، انسان و فرهنگ جایگاهی متفاوت و البته تأثیرگذار و در خور اعتنا و تأمل یافته‌اند.

توسعه فرهنگی از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد از طرف یونسکو در مباحث توسعه مطرح شد و سازمان ملل در سال ۱۹۹۰ برای اولین بار گزارشی را تحت عنوان توسعه انسانی در سطح جهان منتشر کرد که در آن اهمیت توجه به توسعه انسانی، تعریف توسعه انسانی و چگونگی سنجش توسعه انسانی همراه با آمارها و شاخصهای مربوط به توسعه انسانی در سطح جهان مورد بحث واقع شده است در این گزارش که مردم به مثابه ثروت واقعی قلمداد شده‌اند، آمده است: توسعه انسانی روندی است که طی آن: امکانات بشر افزایش می‌یابد. هرچند این امکانات با مرور زمان می‌تواند اساساً دچار تغییر در تعریف شود، اما در کلیه سطوح توسعه، مسأله بنیادین برای مردم عبارت است از: برخورداری از زندگی طولانی همراه با تندرستی، دستیابی به دانش و توانایی نیل به منابعی که برای پدیدآوردن سطح مناسب زندگی لازم است. چنانچه این سه امکان غیرقابل حصول بماند، بسیاری از موقعیتهای دیگر زندگی دست نیافتنی خواهد بود. اما توسعه انسانی به همین جا خاتمه نمی‌یابد. انتخاب‌های دیگری نیز نزد مردم از ارزش والایی

برخوردارند، مانند آزادی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، داشتن فرصت و موقعیت برای دستیابی به نقشی خلاق و سازنده، برخورداری از حیثیت و منزلت شخصی و حقوق انسانی تضمین شده.

توسعه‌ی انسانی دارای دو جنبه است: شکل‌گیری قابلیت‌های انسانی مانند سلامتی، دانش و مهارت بهتر و استفاده‌ای که مردم می‌توانند از این قابلیت‌ها برای اوقات فراغت، دنبال کردن اهداف سازنده، فعالیت در امور اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ببرند. اگر توسعه انسانی نتواند این دو جنبه را متعادل سازد، احتمالاً زندگی انسانی در سطح وسیعی دچار رکود و زوال خواهد شد.^{۱۸} (از کیا، ۱۳۸۰، ش ۲۳) بدین ترتیب رویکرد غیر ابزاری به فرهنگ و انسان به مثابه موجودی فرهنگی بیش از پیش تقویت شده است و طی سال‌های اخیر انتشار «اعلامیه تنوع فرهنگی» (۲۰۰۱) و «کنوانسیون تنوع فرهنگی» (۲۰۰۵) از سوی یونسکو جهت‌گیری آینده را به سوی به رسمیت شناختن روزافزون واقعیت طیف‌گونه تغییرات جوامع نشان می‌دهد. امری که به تدریج محلی‌گرایی را جهانی می‌کند و خاستگاه فرهنگ‌ها را الزاماً در درون حوزه جغرافیایی ملت در مفهوم سیاسی و نوین آن قرار نمی‌دهد. طبیعتاً چنین برداشتی، «توسعه» را با دریافتی بومی و نه الزاماً ملی می‌پذیرد. به بیان دیگر با تضعیف نگرش اقتصادی و محوریت یافتن واقعی انسان و تولید حیات جمعی‌اش به صورت فرهنگ‌های گوناگون، توسعه و بستر پذیرای آن یعنی دولت-ملت دچار دگرگونی شده‌اند و لذا فهم غربی از توسعه و انسان، جایگاه رفیع گذشته را از دست داده و به بیان فاستر، مسأله اخلاق در توسعه فنی پیش آمده است. بدین معنی که شخص تا چه اندازه می‌تواند به خود اجازه دهد تصمیم بگیرد که برای دیگران چه چیز خوب و چه چیز بد است. آیا تحصیلات و مهارت‌های صنعتی و فنی به اشخاص، عقل و بصیرت آن را می‌دهد که بنشینند و تصمیم بگیرند که مردمانی با فرهنگی دیگر باید از چه چیزی برخوردار باشند؟ آیا دولت‌ها حق یا وظیفه آنها دارند که از طریق خدمات فنی و با تصمیماتی که خود می‌گیرند، در زندگی مردم تغییرات اساسی و عمیق بوجود آورند؟ و یا اینکه در صورتی که بخواهیم مثالی زنده و واقعی زده باشیم- آیا روستاییان کشورهای در حال توسعه را باید به حال خود گذاشت تا بعد از آشنایی با اصول دموکراسی و بکاربردن روشهای آن، خودشان تصمیم بگیرند که زمان تغییرات فنی و اجتماعی برای آنها فرا رسیدن است یا نه؟ برای این قبیل سؤالهای اخلاقی پاسخ‌های حاضر و آماده و ساده‌ای وجود ندارد. (فاستر، ۱۳۷۸، ص ۱۶) درک دشواری موضوع سبب می‌شود که توسعه از یک نوع به چند گونه تغییر یابد و دیگر، کشورهای صنعتی نقش پیشوای توسعه یافتگی را نداشته باشند. ایگناسی ساجش^{۱۹} تعریف زیر را از توسعه بوم شناختی پیشنهاد کرده است: توسعه بوم شناختی، سبکی از توسعه است که در هر منطقه بوم شناختی، راه‌حل‌های خاص برای مسایل ویژه‌ی آن منطقه در پرتو اطلاعات فرهنگی و نیز بوم شناختی و نیازهای فوری و نیز دراز

مدت، می‌طلبد. در نتیجه، این امر با معیارهایی از ترقی و پیشرفت عمل می‌کند که با هر مورد خاص ارتباط دارند، و انطباق و سازگاری با محیط زیست در آن نقش مهمی ایفا می‌کند. (۱۹۷۴) توسعه بوم شناختی استراتژی توسعه‌ای را ضروری می‌سازد که به نحوی رادیکال متفاوت از استراتژی‌های متعارف با عناصر عامشان باشد: سرمایه، کار، سرمایه‌گذاری و غیره. برعکس، یک استراتژی توسعه بوم شناختی مرکب از عناصر خاصی است: گروه معینی از افراد مردم، با ارزشهای فرهنگی معینی، که در منطقه معینی با مجموعه مشخصی از منابع طبیعی زندگی می‌کنند. لذا، هدف یک استراتژی توسعه‌ی بوم شناختی ارتقاء آن موقعیت خاص است، نه ایجاد «توسعه» برحسب GNP یا برخی انتزاعات دیگر. (هتته، همان، صص ۲۵۲-۲۵۴) در تکمیل بحث حاضر باید افزود که برخی تحلیل‌های متأثر از انکار ایستا و غیرویا در طرح مباحثی چون رابطه دین و انسان دیندار با توسعه مبانی و تحقق تغییرات نوین در جوامع دینی می‌شود. لذا تفکر قالبی دوگانه انگار در این بحث نیز به همان اندازه موافقان از سوی مخالفان بکار برده می‌شود که نمی‌تواند حاصلی عملی دربرداشته باشد. دکتر کمال المنوفی در تحقیقی میدانی کوشیده است بطلان افکاری را که مانع از برخوردی خالق و پویا با تغییرات جدید می‌شود نشان دهد: وی ۸ فرض زیر را می‌آزماید و اتکاء آنها را بر انگاره‌های غیر واقعی آشکار می‌سازد. امری که مخالفانی با همین فرضیات اما در جهتی مخالف میان رابطه اسلام با قدرت و قابلیت تغییرپذیری انسان مسلمان در راستای اهداف متعالی دین مبین اسلام دارد. فرض‌های مذکور عبارتند از:

- ۱- هرچه آدمی متدین‌تر باشد، احتمال دارد که کمتر به آینده توجه داشته باشد.
- ۲- هرچه آدمی متدین‌تر باشد، توقع می‌رود کمتر احساس استیلا بر طبیعت داشته باشد.
- ۳- هرچه آدمی متدین‌تر باشد، دید منفی‌تری نسبت به تلاش دارد. (یعنی خود را محکوم سرنوشت می‌بیند).
- ۴- هرچه آدمی متدین‌تر باشد، به ارزش مساوات بی اعتقادتر است.
- ۵- هرچه آدمی متدین‌تر باشد، احساس شهروندی (هم میهنی) در وی ضعیف‌تر است.
- ۶- هرچه آدمی متدین‌تر باشد، احتمال بهره‌برداری‌اش از روشهای جدید کشاورزی کمتر است.
- ۷- هرچه آدمی متدین‌تر باشد، تولیدش کمتر است.
- ۸- هرچه آدمی متدین‌تر باشد، مشارکت وی در حیات سیاسی پایین‌تر است. (المنونی، ۱۳۷۵،

ص ۲۶)

این فرضها بر پایه درک متفکران غربی در دوره مدرن نسبت به دین و نقش آن در حیات جمعی شکل گرفته است که نظریات توسعه نیز در شناسایی عوامل مؤثر در تغییرات جوامع از آن تغذیه کرده‌اند. لذا

مخالفت با توسعه به جهت اتکاء به چنین فرض‌های اشتباه و انحرافی قابل هضم و لمس است، اما نباید فراموش کرد که درک علمی تغییرات صرفاً به ادراکاتی که در قالب نظریات توسعه مطرح شده‌اند، محدود نمی‌شود و خلاقیت علمی در این زمینه می‌طلبد که انرژی‌های فکری معطوف به واقعیات و تحلیل آنها شوند. نقش آفرینی دین در هویت انسانی و فرهنگ‌های جوامع مختلف نیز یکی از همین واقعیات می‌باشد. امام خمینی (ره) نیز گورباچف را به همین مهم فراخواندند: جناب آقای گورباچف! باید به حقیقت رو آورد: مشکل اصلی شما مسأله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست، همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن‌بست کشیده یا خواهد کشید. (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۶۶)

بنابراین مشکل اصلی در طرح مسأله می‌باشد که علاوه بر کلیت بی‌فایده، برخی جوامع انسانی را در گمراهی بی‌هدفی غوطه‌ور ساخته است. به عبارت بهتر، اشتباه در گزینش هدف است که محوریت انسان در نگرش غربی به توسعه را بی‌اثر ساخته است. به قول امام خمینی (ره) اگرچه در میان انسان‌ها در تشخیص کمال و این که محبوب و معشوق حقیقی کیست و کمال حقیقی در چیست، نهایت اختلاف وجود دارد، اما در اصل میل و گرایش و عشق به کمال مشترک هستند. ممکن است، کسی ثروت را کمال حقیقی و دیگری قدرت و شهرت را محبوب حقیقی خود بپندارد و دیگری علم و جمال را. همگی خطای در تطبیق دارند و به دنبال کمال موهومی می‌روند و آن را کمال حقیقی می‌پندارند. (امام خمینی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۷) این در حالی است که خداوند کریم در سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۹ وعده داده است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (آنان که در راه ما بکوشند، ما راههای خویش را به آنها می‌نمایانیم) بنابراین بر انسان مسلمان فرض است که در جهت قرب الی الله با مسایل زمانه خویش مواجه شود و در مجاهدت عقلی و ایمانی برای شناخت و بهره‌برداری از آنها کوتاهی ننماید. مرحوم علامه طباطبایی با اشاره به ضرورت تغییر در کنار بهره‌مندی از ثابت‌ها از خلط برخی آقایان پرده برداشته و توضیح داده‌اند، عقاید، معارف انسانی بر دو نوع است: یک نوع تحول و تکامل است، اینها عبارتست از علوم صناعی وقتی که در بالا پایه‌های حیات مادی و رام کردن طبیعت سرکش، به نفع انسان استخدام می‌شود، مثل علوم طبیعی و ریاضی و امثال آن. این علوم و صناعات و همه علوم و صنایعی که در عداد اینهاست، هرچه تحول پیدا کند و از نقض رو به کمال رود، باعث می‌شود که زندگی اجتماعی، در همین قسمت پیشرفت کند.

نوع دیگری است از معارف که قابل «تحول» نیست گرچه به یک معنی قابل تکامل است. اینها معارف عمومی الهی هستند که گرچه از لحاظ دقت و تعمق قابل ارتقاء و کمال است، ولی درباره مبدا و معاد و

سعادت و شقاوت حکم قاطع ثابت غیرقابل تغییر و تحول دارد، این علوم و معارف در اجتماعات اثر نمی‌کند مگر به نحو کلی. پس اگر این آراء و معارف به یک حال بماند و ثابت باشد، باعث نمی‌شود که اجتماعات از سیر ارتقایی خود بازمانند. کما اینکه مشاهده می‌کنیم یک سلسله آراء کلی ثابت زیاد داریم که اجتماع برای خاطر آن از سیر خود باز نمی‌ماند. (طباطبایی، روابط اجتماعی در اسلام، ص ۷۰) بنابراین می‌توان محوریت انسان در تغییرات جدید را که با عنوان توسعه اشتهار یافته‌اند، از زاویه‌ی دیگری مورد توجه و اندیشه قرار داد.

نتیجه‌گیری

براساس آنچه گفته شد می‌توان دو گونه طرح مسأله را در بحث توسعه و محوریت انسان در آن از یکدیگر تفکیک کرد:

(الف) «انسان، موضوع توسعه» بدین معنا که کلیه فعالیت‌های توسعه‌ای - فعالیت‌هایی که ذیل نام توسعه شناخته شده‌اند با توجه و تمرکز بر انسان (نیازها، تغییرات، ارزشها و انگیزه‌هایش) در ابعاد فردی، گروهی و ملی صورت می‌پذیرد، در عرصه عمل با چالش‌هایی روبروست که می‌توان آنها را در قالب سؤالات زیر مطرح نمود:

۱- انسان در دوره‌ی جدید چگونه تعریف شده است؟ انسان ایرانی، انسان آسیایی، انسان اروپایی،...

۲- مختصات فکری، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و جامعه‌شناسی جوامع جدید و انسان‌های ساکن در آنها کدامند؟

۳- توسعه در قالب مکاتب گوناگون در دهه‌های مختلف چه تعاریف و مصادیقی یافته است؟ توسعه اروپای غربی (انقلاب صنعتی)، توسعه‌ی امریکایی (نظم نوین جهانی)... در واقع بحث از الگوهاست و نه یک الگوی لاینحرف و اجتناب‌ناپذیر.

۴- فاصله ملاحظات و تأملات نظری توسعه با آنچه که عملاً تحت همین نام در جوامع و برای انسانها رخ داده است، تا چه حد بوده و چرا؟ مصادیق آن کدامند؟

۵- توسعه چگونه می‌تواند باشد؟ (یعنی دخالت دادن مقتضیات، محدودیت‌ها، آرمان‌ها و ارزش‌ها در صورت تحولات و سمت و سوی آنها)

۶- پیامدهای تغییرات دولت - ملت و حوزه شهروندی بر الگوهای توسعه کدامند و چگونه؟

ب- اما اگر «انسان، موضوع توسعه» به معنای پذیرش «توسعه» همچون موجودیتی کلی و مطلق در نظر گرفته شود که انسان به مثابه موضوع آن است، چنین نگرشی نمی‌تواند راهگشای درک

صحیح و ارائه راهکارهایی برای بهبود وضعیت‌های موجود باشد. زیرا درکی که از چالش‌های پیش روی تحولات جوامع انسانی دارد، غیر علمی است و لذا پرسشهای مطروحه‌اش نیز غیر کاربردی خواهند بود. بنابراین چنانچه الگوهای توسعه فقط مکاتب توسعه و بلکه یک الگوی خاص غربی پنداشته شوند (نگرش تقلیلی به توسعه) در این صورت انسان، همان انسان غربی و توسعه همان دریافت و الگوی غربی آن می‌شود در حالیکه بر نخبگان و خصوصاً نخبگان دیندار فرض است که با باور به توانمندی دین و رو آوردن به آن، بن‌بست‌های الگوهای غربی را بشکنند و تغییرات جوامع خود را از منظری دیگر دریابند تا هدایتی دیگرگونه برایش رقم بزنند.

«یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً (الانفال، ۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا کنید، برای شما (نیروی) تشخیص (حق از باطل) قرار می‌دهد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۱ - modernization
- ۲- Interdependence
- ۳ - Jenkins
- ۴ - Trift
- ۵ - Frobel
- ۶ - Heinrichs
- ۷ - Kreye
- ۸ - Corbidge
- ۹ - Fedes
- ۱۰ - Sanderson
- ۱۱ - stereotype
- ۱۲ - Political development
- ۱۳ - Ferdinand Tonnies (1855- 1936)
- ۱۴ - Talcott Parsons
- ۱۵ - Gemeinschaft
- ۱۶ - Gesellschaft
- ۱۷ - Bassy Turntr
- ۱۸ - United Nation Report ;Human development , 1990
- ۱۹ - I gancy Sachs

منابع:

- جراید مایر، دادلی شیرز. پیشگامان توسعه (مجموعه مقالات). ترجمه: دکتر سید علی اصغر هدایتی و علی یاسری. تهران: سمت. چاپ اول ۱۳۶۸.
- گونار میردال. درام آسیایی. ترجمه: منوچهر امیری. تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ اول ۱۳۶۶.
- مصطفی ازکیا، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه‌ی روستایی. تهران: اطلاعات. چاپ دوم ۱۳۶۴.
- رونالد چیلکوت، نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای. ترجمه: وحید بزرگی و علیرضا طیب. تهران:

- مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. چاپ دوم ۱۳۷۸.
- محمد جواد زاهدی. توسعه و نابرابری تهران: انتشارات مازیار. چاپ اول ۱۳۸۲.
 - آلن گیلبرت و ژوزف گاگلر. شهرها، فقر و توسعه شهرنشینی در جهان سوم. ترجمه: پرویز کریمی ناصری. تهران: اداره کل روابط عمومی و بین‌الملل شهرداری تهران. چاپ اول ۱۳۷۵.
 - برتران بدیع. توسعه سیاسی. ترجمه: دکتر احمد نقیب زاده. تهران: نشر توس. چاپ اول ۱۳۷۶.
 - یان روکس برو. جامعه‌شناسی توسعه (بررسی نظریه‌های توسعه‌نیافتگی). ترجمه: دکتر مصطفی ازکیا. تهران: نشر توسعه. چاپ اول ۱۳۷۰.
 - دکتر مصطفی ازکیا. جامعه‌شناسی توسعه. تهران: مؤسسه نشر کلمه. چاپ سوم ۱۳۸۰.
 - بژورن هتته. تئوری توسعه و سه جهان. ترجمه: دکتر سید احمد موثقی. تهران: نشر تومس. چاپ اول ۱۳۸۱.
 - آلوین. ی. سو. تغییر اجتماعی و توسعه. ترجمه: محمود حبیبی مظاهری. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی. چاپ اول ۱۳۷۸.
 - برتران بدیع و پیر بیرن بوم. جامعه‌شناسی دولت. ترجمه: دکتر احمد نقیب‌زاده. تهران: انتشارات باز. چاپ اول ۱۳۷۹.
 - جورج م. فاستر. جوامع سنتی و تغییرات فنی. ترجمه: دکتر سید مهدی ثریا. تهران: نشر کتاب فرا. چاپ اول ۱۳۷۸.
 - دکتر کمال المنوفی. پژوهش میدانی پیرامون اسلام و توسعه. ترجمه: مؤسسه پژوهشهای اجتماعی تهران: انتشارات بینش. چاپ اول ۱۳۷۵.
 - امام خمینی (ره). چهل حدیث. مرکز نشر فرهنگی رجاء. چاپ ۱۳۶۸.
 - سید محمد حسین طباطبایی. روابط اجتماعی در اسلام. تهران: انتشارات آزادی.
 - Iain Melean, The concise oxford dictionary of politics, oxford university press, 1996